

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

پیکار پامیر

۱۵.۰۳.۱۰

## "نقش پاکستان در تراژیدی خونین افغانستان"

### جلد اول

به ادامه گذشته:

#### کودتای جنرال ضیاءالحق و تحولات افغانستان

قرار بود متعاقب عادی شدن روابط دو کشور، مصالحه ای میان داوود و رهبران فراری "جوانان مسلمان" با وساطت امیر "جماعت اسلامی" پاکستان و مقامات دولتی آن کشور به میان آمده و در فرجام، این مهمانان آموزش دیده حکومت پاکستان به افغانستان برگردانده شوند، اما در شب چهارم ماه جولای سال ۱۹۷۷ میلادی، کودتای نظامی به رهبری جنرال ضیاءالحق لوی درستیز یا فرمانده قوای سه گانه (زمینی - بحری و هوایی) ارتش پاکستان علیه بوتو صورت گرفت و در عین شب، بوتو دستگیر و در یکی از هتل های "مری" واقع در ارتفاعات کوه های کشمیر زیر نظارت گرفته شد. این نکته نیز گفتنی است که قبل از کودتای جنرال ضیاءالحق، اوضاع در پاکستان، در نتیجه مخالفت های سرمایه داران بزرگ، مذهبیون و کمپنی دارانی که سیاست های اصلاحی بوتو به زیان آنها تمام شده بود و نیز مداخله پنهانی امپراتوری امریکا نسبت نزدیکی های سیاسی بوتو با شوروی آن زمان و تطبیق برنامه های نیمه سوسیالیستی اش، بحرانی گردیده و مخالفت های گسترده ای علیه رژیم بوتو به راه افکنده بود که تفصیل آن در اینجا گنجایش ندارد.

جنرال ضیاءالحق در نخستین بیانیه رادیوتلوویزیونی اش، خطاب به مردم پاکستان چنین گفت:

"تداوم بحران و اوضاع متشنج سیاسی در دوران زعامت بوتو، مملکت را به خطر مواجه ساخته بود، اردو از این ناحیه سخت مشوش بود، به شما وعده میدهم که ظرف نود روز انتخابات جدید و عادلانه را به راه انداخته و درختم نود روز، به پارکهای نظامی خویش برخوایم گشت، ما اهل سیاست نیستیم و غرض غصب قدرت سیاسی نیامده ایم..."

جنرال مذکور وقتی بعد از کودتا به دیدار بوتوی اسیر رفت، از طرف رئیس جمهوری سابق چنین مورد خطاب قرار گرفت :

"تو سوگند یاد کرده بودی که مرتکب چنین خیانتی نشوی! " ، جنرال ضیاء به جواب بوتو گفت : "صاحب! من سوگند یاد کرده بودم که به کشورم خیانت نکنم و تا هنوز چنین خیانتی را مرتکب نشده ام !"

جنرال ضیاء الحق اصلاً از جمله مهاجرین هند بود. وی در سال ۱۹۲۴ میلادی در یک خانواده مسلمان هند تولد شد. در جوانی مصروف آموزش در بخش نظامی گردید، در جنگ عمومی دوم که هنوز افسر پائین رتبه بود، از طرف انگلیسها در جبهه (جاوا و برما) فرستاده شد، در سال ۱۹۵۵م کالج عسکری کوئته را به اتمام رسانید و در سال ۱۹۶۳م عازم ایالات متحده آمریکا شده در دانشکده نظامی ایالت کانزاس امریکا در بخش فن کوماندو تحصیل کرد و موقع بازگشت به پاکستان ، در کالج عسکری کوئته ، جایی که طی سه قرن اخیر، کانون توطئه، آشوب ، کین ورزی و دخالت‌های استعماری و ظالمانه علیه ملت و مملکت افغانستان بوده است ، مصروف تدریس گردید. وی در هموائی با ارتش ملک حسین پادشاه اردن، هنگام قیام خونین خلق فلسطین که به "سپتامبر سیاه" معروف شد، در کشتار فلسطینیان نقش عمده به عهده گرفت. ضیاء وقتی در خزان سال ۱۹۷۷ میلادی ، آنگاه که هنوز رژیم شاهنشاه ایران رویکار بود، به تهران سفر کرد و طی یک مصاحبه با روزنامه کیهان بین المللی چنین گفت :

"بنیاد پاکستان اسلام است و نه هیچ چیز دیگری . من می توانستم در هند بمانم اما نماندم ، چون مسلمان بودم. . . و با فقر کامل به پاکستان رسیدیم . . . بنیاد جمهوری اسلامی پاکستان است و اسلام خواهد ماند . . ." ( کیهان بین المللی – هجدهم سپتامبر سال ۱۹۷۷- تهران )

جنرال ضیاء در سال ۱۹۷۶ میلادی از طرف ذوالفقار علی بوتو به حیث قومندان نیروی سه گانه یا Chief Of Staff پاکستان مقرر شد و پس از یازده سال حاکمیت سیاسی، به تاریخ هفدهم ماه آگست سال ۱۹۸۸ م در اثر انفجار طیاره حاملش در فضای پاکستان ، چشم از جهان پوشید و یادگار زشتی از خود به جا گذاشت.

جنرال مذکور خلاف وعده نخستین اش به مردم پاکستان ، به جای نود روز، مدت یازده سال به نام "مارشالا" (حکومت نظامی)، "نظام مصطفی" و ... با دیکتاتوری و ماکیاولسم خاص در نوک هرم قدرت باقی ماند و هر نوع صدای حق طلبانه را با بیرحمی زاید الوصفی خفه نمود. وی برای آنکه پایه های قدرتش را در میان طبقات و اقشار مردم پاکستان استحکام بخشیده و کسب و جاهت نماید، اسلام پناهی را پیشه کرد، از اقوال قائد اعظم (علی جناح) و علامه اقبال لاهوری استمداد جست، به احزاب بنیاد گرای اسلامی و به ویژه ، به "جماعت اسلامی" پاکستان به رهبری "ابوالاعلی مودودی" و بعداً "میان طفیل محمد" تقرب نمود و حزب مذکور را مورد حمایت وسیع قرار داد. دادگاه فرمایشی را که شامل شش قاضی انتصابی بود، به مقصد صدور حکم اعدام ذوالفقار علی بوتو دایر کرد، قدرت اصلی ملکی و نظامی را با عده ای از جنرالان کودتاچی اش کلاً در اختیار خویش گرفت، فعالیت‌های سیاسی احزاب مخالف را قدغن و یا به کندی مواجه نمود، تعداد زیادی از کدر های حزب مردم پاکستان یا (پیپلز پارٹی) را که قبلاً بوتو در رأس آن قرار داشت دستگیر و زندانی نمود، "نظام مصطفی" را اعلام و اخذ عسرو ذکات را به عوض مالیه مطرح کرد، تبلیغات دینی و مذهبی را از ورای نشرات رادیو تلویزیون رایج ساخت و تعداد "سپیکر" ها یا بلند گو ها در مناره های مساجد چنان فزونی گرفت و تعداد ملا های حراف ، استفاده جو و غالباً اعضای سازمان جاسوسی آن کشور به حدی زیاد شدند که موجبات انزجار مخفی و علنی مردم را بار آورد، میان اهل تشیع و اهل تسنن اختلاف ایجاد کرد، در ترویج زبان اردو به جای زبان انگلیسی و استفاده از "شلوار قمیض" یا پیراهن و تنبان به عوض دریشی حتا در دفاتر دولتی کوشید. ریفورم های اجتماعی، اقتصادی، تعلیمی و فرهنگی دوران

بوتو را کاملاً لغو نمود، بانکها و کارخانه هائی که قبلاً ملی اعلان شده بودند، به مالکان اصلی برگردانده شده و اصلاحات ارضی از میان برداشته شد.

بدترین کاریکه جنرال ضیاءالحق در دوران زعامت یازده ساله خویش در پاکستان انجام داد، این بودکه چون مردم ایالت سند (زادگاه ذوالفقارعلی بوتو) از وی نفرت داشتند و ضیاء هم آنها را دشمن خویش می دانست ، لهذا، به خاطر تضعیف سندیها و جلوگیری از شورشها و اعتراضات اعضای حزب مردم و هزاران تن از دهقانان و کارگران و فقراء و پیشه وران که عمدتاً برمحور حزب مذکورفعال بودند، به مهاجران هندی زبان ایالت مذکور به نام "نهضت قومی مهاجر" متوسل شد و نهضت مذکور را تقویت کرد. این تحریکات موجب شد که ناراضیان سندی با "نهضت قومی مهاجر" در افتند و زد و خورد های مسلحانه آغاز گردد. وقتی ضیاء متوجه قدرت و کارائی "نهضت قومی مهاجر" گردید، برای آنکه مبادا روزی به یک نیروی مزاحم علیه رژیمش مبدل شود، آنرا به دو پارچه تقسیم کرد و اعضای منشعب باز هم میان خود در افتادند.

این ماکیاولیست اسلام پناه ، علی رغم همه گونه تلاشهای سیاسی – تبلیغاتی اش ، باز هم نتوانست آنطورکه باید در بین عوام محبوبیت کسب نماید. آنچه وی را نزد عوام و کشور های جهان بی اعتبار گردانید ، عمدتاً اعدام بوتو بود که در ماه اپریل سال ۱۹۷۹ میلادی در محوطه زندان راولپندی صورت گرفت. آنگاه که فیصله محکمه مبنی بر اعدام بوتو اعلام گردید، تقریباً همه سران و رهبران کشور های جهان از جنرال ضیاء خواستند تا از اجرای حکم اعدام صرف نظر نماید. حتا نورمحمد تره کی سرمنشی "حزب دموکراتیک خلق . . ." و رئیس رژیم کودتای ثور نیز در آن موقع وبا تقلید از دیگران، چنان تقاضائی را از ضیاء به عمل آورد. مقامات ترکیه، علاوه از آنکه تقاضای انصراف از اعدام بوتو را نمودند، وعده سپردند که اگر بوتو به ترکیه تبعید گردد، حکومت آن کشور تضمین میکند که وی دست به هیچ نوع فعالیت مخالفانه علیه رژیم ضیاءالحق نزند، ولی ضیاء و یاران کودتاجی وی زنده ماندن بوتو را برای بقاء و منفعت شخصی و گروهی شان خطرناک می پنداشتند. بنابراین ، او را بالاخره به دار آویخته و به زندگی اش پایان دادند.

جنرال ضیاء در سال اول حکومت خویش با مشکلات عدیده ای دست و گریبان بود و هنوز پایه های قدرتش استحکام نیافته بود. مثلاً به تعداد نه حزب مخالف به شمول حزب مردم پاکستان، اتحادیه ضد رژیم نظامی ضیاء به نام "نهضت احیای دموکراسی" یا (M.R.D) را تشکیل داده بودند، نا راحتی ها و نا رضایتی های گسترده ناشی از اعدام بوتو در سراسر کشور موج میزد، کسر پنجصد ملیون دالری بودجه گلوی رژیم را میفشرد، رژیم کودتای ثور در افغانستان که با بی باکی تمام صدور "انقلاب مودل جدید" به کشور های همسایه ، به خصوص پاکستان را شعار میداد و هزاران نسخه نشریه تحریک کننده به زبان اردو و انگلیسی را از طریق مرز ها به پاکستان می فرستاد، طرح عُشرو زکات به صورت بلا استثناء، تشنج میان اهل تشیع را دامن زده بود و تصفیه اردو از وجود طرفداران بوتو ادامه داشت و سران کشور های جهان با شک و تردید به ضیاء و رژیمش مینگریستند.

سالنامه امریکائی ("World Topics") درسال ۱۹۷۹ م ، جنرال ضیاء را به اساس کشتار های بیرحمانه اش در پاکستان، "خمینی ثانی" خواند منتها با این تفاوت که فاقد قدرت بطرول میباشد. جنرال مذکور، آنگاه که در اخیرسال یازدهم حاکمیتش چشم از دنیا فرو بست ، هزاران مدرسه مذهبی، لشکرعظیمی از ملا های رجعت گرای دیوبندی ، وهابی و ضد ترقی و تمدن ، اردوئی مذهب پناه و کینه توز و سه ملیون معتاد هروئین و ملیونها بیکار و بی روزگار از خود به میراث گذاشت. جنرال ضیاء در نیمه دوم سال ۱۹۷۷م ، یعنی اندکی بعد از غصب قدرت، سفری به کابل انجام داد و داوود نیز در اخیر همین سال از اسلام آباد دیدن نمود. جنرال ضیاءالحق از سردار محمد

داوود استقبال شایانی به عمل آورد و مذاکرات هر دو جانب در فضای بسیار صمیمانه صورت گرفت. نکته جالب اینکه داوود اینبار، ضمن ایراد بیانیۀ در شالیمار باغ لاهور، در برابر هزاران نفر مستمع، خلاف همیشه، هیچ حرفی از موضوع " پشتونستان" و یا " خودمختاری قبایل پشتون و بلوچ" به میان نیاورد که این خود، چرخش مهمی در سیاست خارجی داوود خان به حساب میرفت. زیرا داوود، عاقبت در سال اخیر ریاست جمهوری اش به نتایج منطقی و مهمی رسیده بود که به اساس آن، تصمیم گرفت اشتباهات گذشته را با اتخاذ سیاستهای تازه داخلی و خارجی جبران نماید. عمده ترین این نتایج اینها بودند:

■ اعضای " حزب دموکراتیک خلق . . ." که پیرو مسکو بودند، در تمام تار و پود اردو و تشکیلات دولتی رخنه کرده نه تنها مانع اقدامات و اجراءات آزادانه وی میشوند، بلکه پیکر دستگاه اداری و سیاسی مملکت را نیز با اشکال ماهرانه ای چون مور میخورند.

■ روسها و هندیها همچنان در طرح مسأله " پشتونستان" وی را فریفته اند.

■ در تداوم سیاست خصمانه با پاکستان بازنده بوده است

■ رسیدن به انکشاف اقتصادی و تطبیق پروژه های عمرانی، ایجاب داشتن روابط حسنه گسترده با کشورهای ثروتمند عربی و جهان غرب و به ویژه، دو کشور همسایه ( ایران و پاکستان ) میباشد.

مسافرتهاى که داوود روی همین مقاصد و برداشتهایش به تهران و ریاض انجام داد نیز موفقیت آمیز بود، هر دو کشور برای داوود خان وعده مساعدتهای بزرگ مالی را دادند، مشروط بر آنکه بتواند خودش را از جال شیطانی مسکو بیرون کشد. مثلاً به همین سلسله، محمد رضا شاه در آن شب و روز، یک مساعدت دست و دل بازانه (هفتصد ملیون دالری) را برای داوود خان پذیرفته بود.

داوود تصمیم داشت در بخش داخلی، علاوه از اقدامات بیشتر علیه "افکار وارداتی" و "عناصر چپ و راست"، منسوبین "حزب دموکراتیک خلق. . ." در بین اردو و دستگاه دولت را بازهم شناسائی و اخراج نماید، ولی متأسفانه دیر جنبیده بود. افراد شبکه استخبارات روسیه (کی. جی. بی) و ستون پنجم آن کشور (منسوبین حزب متذکره) تا حساس ترین پُست های مُلکی و نظامی و کلیدی ترین موقعیت های دولتی خزیده بودند. در اینجا میتوان منحیث نمونه به این افراد و موقعیت های حساس آنان در دستگاه رژیم داوود خان توجه کرد :

■ محمد حسن ( شرق ) معاون ریاست جمهوری

■ محمد خان جلالر وزیر تجارت در کابینه داوود خان

■ جنرال اسماعیل خان رئیس شبکه استخبارات (مصونیت ملی) داوود

■ ضیاء مجید قومندان گارد ریاست جمهوری

■ دگروال عبدالقادر رئیس ارکان قوای هوائی (بعداً وزیر دفاع )

■ محمد اسلم ( وطنجار ) قوماندان کندک اول قوای چهار زره دار (بعداً وزیر دفاع و مخابرات)

■ محمد رفیع رئیس ارکان لوای ۴ زره دار (بعداً وزیر دفاع)

■ سرور ( نورستانی ) قوماندان قوای ۴ زره دار

■ جگرن خلیل الله رئیس ارکان لوای توپچی فرقه قرغه

■ نبی (عظیمی) آمر کشف قرار گاه قول اردوی مرکز

■ جگرن محمد یعقوب رئیس ارکان قطعه کماندو

- تورن اسدالله (پیام) آمر مخابره گارد جمهوری
  - جگرن گل آقا آمر اپراسیون گارد جمهوری
  - جگرن عبدالحق (علمی) افسر گارد جمهوری
  - فیض محمد قوماندان قطعه کماندو
  - عبدالحمید محتاط انجنیر مخابره در میدان هوایی خواجه رواش
  - انجنیر جیلانی استاد پوهنتون هوایی
  - شیرآغا ( حرکت ) استاد پوهنتون هوایی
  - اسدالله (سروری) پیلوت هلکوپتر ( بعداً رئیس سازمان جاسوسی اکسا)
  - محمد یوسف پیلوت
  - خطاب میخانیک طیاره
  - عزیز(حساس) قوماندان تولی تشریفات گارد جمهوری
  - سیدجان خان معاون اپراسیون گارد جمهوری
  - آغا محمد خان قندهاری آمر مخابره گارد جمهوری
  - جمعه خان هراتی معاون آمریت مخابره گارد جمهوری
  - شیرجان (مزدور یار) تانکیست مربوط قوای ۱۵ زره دار
  - فتح محمد افسر کندک قوای ۴ زره دار
  - داوود (عزیزی) افسر کندک قوای ۴ زره دار
  - سید داوود (تروون) میخانیک در قوای هوایی ( بعداً یاور قدرتمند حفیظ الله امین و قوماندان پولیس کابل)
  - سید محمد (گلاب زوی) خورد ضابط میخانیک در قوای هوایی (بعداً وزیر داخله)
  - نظر محمد پیلوت
  - مهندس صاحب منصب در قوای ۴ زره دار
  - عمر صاحب منصب در قوای ۴ زره دار
  - محمد امین صاحب منصب در قوای ۴ زره دار
  - عبدالحق (صمدی) میخانیک هوایی، عضو کی جی بی و بعداً رئیس استخبارات نظامی.
- افراد مذکور همه اعضای "حزب دموکراتیک خلق. . ." و پیرو مسکو بوده و کلاً در کودتای ۷ ثور سال ۱۳۵۷ علیه رژیم جمهوری محمد داوود سهم فعال گرفتند.
- روسها که از تصامیم تازه و ژست های استقلال طلبانه داوودخان به منظور گریز از چنگ "خرس قطبی" و تقرب به جهان غرب به وحشت افتاده بودند، قبل از آنکه دیر شده باشد، هر دو جناح منشعب حزب (خلق و پرچم) را با عجله آشتی داد و با استفاده از نیرو های نظامی جناح های مذکور و اقدامات ماهرانه اعضاء و منسوبین (کی جی بی) و (جی آر یو) در کابل، کودتای هفتم ثور (۲۸ ماه اپریل سال ۱۹۷۸ م) را علیه وی به راه انداختند. بعضی از مشاوران و نزدیکان محمد داوود خان، مدت ها قبل از کودتای ثور، پیرامون خطرات ناشی از فعالیت های سیاسی کادر های حزب و خزیدن نظامیان حزب مذکور در نهاد های دولتی و موقعیت های حساس رسمی آنها، برایش گوشزد کرده بودند، ولی این نوع گفته ها و مشوره ها را با نا باوری رد کرده یا نا شنیده گرفته بود. برخی از افسران سابقه دار اردوی افغانستان، تغافل، ارتباط داشتن ، رشوه گیری، پسرخواندگی (۵) و عدم درایت فکری و

نظامی غلام حیدر (رسولی) وزیر دفاع جمهوری داوود خان را نیز در زمره عوامل سقوط رژیم داوود به حساب می آورند.

با آغاز و انجام کودتای ثور، بار دیگر ثابت شد که سردار محمد داوود باخود خواهی های افراطی و تعیین عناصر نالایق و بدنام در کابینه اش، بی اطلاعی از عمق جامعه و ضعف دستگاه استخباراتی دولت، یکجانبه نگری در محاسبات فکری - سیاسی، قهر و خشم بی جا و گوش ندادن به سخن و مشوره شخصیت های دلسوز به خود و وطن و بالاخره، کین ورزی با روشنفکران مبارز و عدم اتکاء به نیروی مردم، همان سان که در هنگامه سازهایی "پشتونستان" در برابر پاکستان بازنده بود، در بازی با روس و پیروان آن نیز بازنده شد، با این تفاوت که در بازی اخیر، سر خود و اعضای خانواده اش رانیز باخت.

ساعت ۹ قبل از ظهر روز پنجشنبه هفتم ماه ثور (۲۸ ماه اپریل سال ۱۹۷۸ میلادی) بود که تانکهای غول پیکر نظامی از مقر اصلی شان در محل "پلچرخ" واقع در حومه شهر کابل به حرکت در آمده و مستقیماً به صوب ارگ جمهوری و وزارت دفاع در قلب شهر شتافتند. عمارت وزارت دفاع که در صد متری مقابل ارگ جمهوری قرار دارد، نخستین شلیک گلوله تانک کودتا چیان را استقبال کرد. به زودی عملیات مسلحانه و خونین میان نیرو های گارد جمهوری و افراد کودتاچی آغاز گردید. هنگامیکه کودتاچیان، دفاع و مقاومت شدید نیرو های گارد جمهوری را مشاهده کردند، طیارات جنگی را غرض بمباران ارگ از میدان هوایی بگرام واقع در پنجاه کیلومتری شمال کابل به کمک طلبیدند. عملیات هردو جانب تقریباً یک شبانه روز دوام داشت که شرح کامل آن از حوصله این اثر خارج است. در پایان این مدت، دیگر رژیم جمهوری داوود خان سقوط نموده خودش با تعدادی از وزراء و اعضای خانواده اش به قتل رسیده بودند.

جناب فرهاد (لبیب) سابق استاد در پوهنتون حربی افغانستان که شاهد جریان کودتا بوده است، چگونگی قتل سردار محمد داوود را چنین شرح میدهد:

«تورن امام الدین لوگری در حالیکه هردو شانه و بازوی او در (پلاستر) است، به بستر لمبیده و چند نفر دورش نشسته، چگونگی قتل داوود را از او میپرسند. او چنین تعریف کرد:

" زرهپوش من مقابل دروازه شرقی ارگ به حالت آمادگی آتش ایستاده بود، صبح هشتم ثور زمانیکه قطعات گارد یکی بعد دیگری با بیرق های سفید تسلیمی خود را اعلان داشتند، برایم امر گردید که داوود را دستگیر کنم. قبلاً داوود با مادر تماس شده و خواسته بود که با رهبران کودتا صحبت نماید و کمیته مرکزی حزب نیز پذیرفته و تصمیم داشتند که قادر و اسلم را برای ملاقات داوود بفرستند. همزمان برایم امر گردید که داخل ارگ شده و داوود را دستگیر نمایم. دیدم کسی از جمله درایوران زرهپوش و صاحب منصبان حاضر نیستند داخل ارگ شوند، خلاصه، درایوری را که میشناختم حاضر گردید که زرهپوش مرا به داخل ارگ هدایت نماید و مزید بر آن چهار نفر نظامی دیگر نیز با من همراه گردید. وقتی داخل ارگ شدیم هنوز صدای تک تک آتش مرمی به گوش میرسید. در داخل ارگ اولین کسی که ما را ملاقات کرد (آقا محمد) بود. من مطلع بودم که موصوف از جمله نفرهای ماست. آقا محمد ما را به اتاقی که داوود خان در آنجا بود، رهنمائی کرد. من وقتی با افراد معیتی خود به رهنمائی آقا محمد داخل قصر گلخانه شدم، دیدم داوود با ده تن دیگر از همراهان و اعضای فامیلش (بدون خانم ها) مسلح منتظر اند، باخود گفتم که زنده ماندم محال است، در این اثنا آقا محمد به داوود خان رسم تعظیم به جا آورده و گفت:

" افراد کودتا میخواهند شما را ملاقات کنند." داوود خان از همه مقدم تر ایستاده بود، من هم بعد از رسم تعظیم به آواز بلند گفتم:

"نظر به امر کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق، شما سلاح را به زمین گذاشته و خود را تسلیم کنید." هنوز آخرین کلمه از زبانم خارج نشده بود که یکی از پسران داوود به طرف در عقبی به سرعت در حرکت شد، تا من به او اخطار کردم تا از جایش حرکت نکند، داوود خان در حالیکه این جمله را اداء میکرد: "برای روس و مزدوران او تسلیم نمیشوم"، بالایم آتش نمود و درحال، سه مرمی، یکی به نزدیکی قلب و دو آن به بازو و شانه ام اصابت کرد، من با یک آتش جناحی همه را مورد ضربه قرار داده و بعد از آن از هوش رفتم، وقتی چشم باز کردم، در شفاخانه بودم . . ."

(مقاله تحلیلی " کودتای ثور " منتشره ماهنامه " پگاه " - شماره دهم - سال ۱۹۹۷م چاپ کانادا)

گزارشات بعدی که از سوی منابع موثق بیرون داده شد، تعداد مجموعی اعضای فامیل داوود خان به شمول شخص خودش که توسط کودتا چپان به قتل رسیدند، بالغ بر هفده نفر میشدند. بدین گونه، کودتای ثور سال ۱۳۵۷ هجری شمسی به پیروزی رسید و فصل خونبار دیگری را در سینه پُرخون تاریخ سر زمین مان گشود که بعداً شرحش خواهد آمد.

رادیو افغانستان که تا آنزمان یگانه دستگاه پخش کننده رادیویی در سراسر کشور بود، از قبل از ظهر روز پنجشنبه هفتم ماه ثور، مطلبی جز پخش نغمه "اتن ملی" نداشت، ولی در پایان روز، با قطع سلسله نغمه ها، صدای دو تن از کودتا چپان به نام های "اسلم وطنجار" و "عبدالقادر" را به نشر رسانید که آنها این اعلامیه را به زبانهای دری و پشتو قرائت کردند: " اعلامیه شورای نظامی قوای مسلح افغانستان: سردار محمد داوود آخرین فرد خاندان مستبد نادرخان این عوامفریب بی نظیر تاریخ و خاین به اراده خلق افغانستان، برای همیشه از میان رفت. حاکمیت ملی بعد از این به شما خلق نجیب افغانستان تعلق دارد، دفاع از دست آورد های انقلاب و از بین بردن هوا خواهان این سردار ستمگر، وظیفه فرد مردمان شرافتمند افغانستان است. "

روسها که در مسیر تقریباً سه دهه قبل از کودتای ثور کلیه اعمال و کردار داوود را زیر نظر داشتند، با طرح پلان کودتا و قتل داوود، بار دیگر موفق شدند از فرار صید بدام افتیده شان (افغانستان) جلوگیری نمایند. کودتاچیان و رهبران حزبی آنها همینکه حاکم بر سرنوشت مردم و مملکت شدند، یا به اساس خوی و سرشت عقده مندانۀ خود شان و یا در اثر تحریک و تلقین روسها که با آنها آمیزش خاص و عمیق داشتند، کاملاً خلاف متن اعلامیه بالا و با بدترین و وحشیانه ترین وجهی حکومت کردند. هر چند در اینجا قصد تحلیل و تشریح چگونگی همه نوع اعمال و گفتار مسئولین و منسوبین رژیم کودتای ثور در افغانستان را ندارم، اما به منظور آنکه دریچه ئی به سوی شناخت علت و معلوم و رعایت تسلسل منطقی موضوع مورد بحث ما وجود داشته باشد، چند نمونه از اعمال و افکار وحشت بار آنها را ذکر میکنیم:

ادامه دارد